

هویت بخشی اقتصادی به شهرک‌ها

گفت‌وگو

مهدی پناهی، مجید منفرد

فارغ از این که اقتصاد عامل اصلی ایجاد حاشیه‌نشینی در کلان‌شهرهای کشورمان است، خود حاشیه‌نشینی بر اقتصاد شهرها تأثیر گذار است که بررسی این تأثیرات عمدتاً مورد غفلت قرار می‌گیرد. تأثیر حاشیه‌نشینی بر اقتصاد شهر را در گفت‌وگو با دکتر عادل پیغامی، استاد اقتصاد و معاون پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع) بررسی کردیم، هر چند به دنبال یافتن نسخه اقتصاددانان برای حاشیه‌شهر بودیم، اما دکتر پیغامی اقتصاد سیاسی و اجتماعی حاشیه شهر را مورد تحلیل قرار داد و تأکید داشت که باید به این مناطق هویت بخشید و ولو با استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی، در ادامه این گفت‌وگو را بخوانید.

حاشیه‌نشینی چه تأثیری بر اقتصاد یک شهر می‌تواند داشته باشد؟

ابتدا باید موضوع را از منظر ادبیات اقتصاد سیاسی طبقه متوسط، به‌ویژه در نسل‌های دوم آن‌ها، تحلیل کرد، در تقسیمات اجتماعی و اقتصادی به‌طور سنتی شهر و روستا داریم، چگونه می‌شود که در این بین چیزی به نام حاشیه یا حومه شهر شکل می‌گیرد؟ معنی مهاجرت جابه‌جایی از روستا به شهر است، گاهی این مهاجرت امکانات و لوازم خودش را ندارد، یعنی خروج از روستا اتفاق می‌افتد ولی ورود به شهر به مفهوم اقتصادی‌اش انجام نمی‌گیرد، یعنی شخص از روستا بیرون می‌آید و در شهر هم به‌عنوان کارگر کار می‌کند اما به لحاظ مسکن نمی‌تواند وارد شهر شود، به لحاظ طبقه اجتماعی نمی‌تواند از امکانات شهری مثل رستوران و شهر بازی، کتابخانه عمومی، دانشگاه و... بهره‌مند شود، چون اساساً در این فضاها نیست، چنین فردی به علت برخوردن از نبودن از پایه‌های اقتصادی و این که نتوانسته وارد شهر بشود، در حاشیه شهر باقی مانده است اما معمولاً توسط نهادهای شهری از وی بهره‌کشی اقتصادی می‌شود. خروج از روستا و عدم ورود کامل به شهر چند مسئله را ایجاد می‌کند، اول

نوعی از محرومیت اتفاق می‌افتد، فرد از اینجا مانده و از آنجا رانده می‌شود و از حداقل‌های زندگی روستایی مانند محصولات، امکانات و تفریحات روستا و... محروم می‌شود، حتی همان تخم‌مرغ که سرشیر و ماست خودش را هم نمی‌تواند بخرد، دوم این محرومیت‌ها باعث استثمار و بهره‌کشی می‌شود و سوم وقتی فرد از یک سبک زندگی خارج شد و وارد سبک زندگی شهری هم نشد، دنبال سبک زندگی جدیدی می‌گردد که گاهی به تعادل هم می‌رسد ولی اگر نرسید و در یک طبقه اجتماعی تعریف نشد آن وقت بحران‌های دیگری برای او ایجاد می‌شود، مثلاً بحران بی‌هویتی، فرد نه روستایی است نه شهری، این وضعیت، زمینه هزاران بزه کاری را فراهم می‌کند، یک فرد بی‌هویت امکان دارد ابزار دست بسیاری از افراد بشود.

امکان دارد نسل اول مهاجران تعادل جامعه را برهم نزنند چرا که آن‌ها به کار و اثبات خودشان نیاز دارند، برای این که اثبات کنند که می‌تواند در شهر زندگی کنند و کارشان را از دست ندهند، دست به بزه نمی‌زنند، یعنی نیاز اقتصادی باعث می‌شود که بسیاری از مطالبات را نداشته باشند و تعادل شهر و حومه آن را به هم نزنند اما وقتی نسل دوم می‌شود، آسیب‌های اجتماعی و بحران‌ها چندین برابر می‌شود؛ مطالبات این نسل بیش از پدرانشان است، آن‌ها می‌گویند چرا فلانی دارد من ندارم.

نسل اول از لحاظ هویت خود را حومه شهری و بی‌هویت می‌دانستند ولی نسل دوم توهم و توقع شهری بودن دارند. اگر انسان بداند که بی‌هویت است خیلی خطر کمتری دارد تا آن که نداند بی‌هویت است، لذا روانشناسی نسل دوم خیلی پیچیده است.

این موارد وقتی در کنار هم قرار می‌گیرد پتانسیل بسیار خطرناکی ایجاد می‌کند، البته اگر به‌خوبی کنترل شوند، می‌توانند باعث رشد و توسعه کشور شوند و اگر دیوارهای شهرها را بزرگ کنیم و حومه‌ها هم وارد شهر شود آن وقت فرصت‌های جدیدی هم خلق می‌شود اما اگر نتوانیم این انرژی را درون‌زا کنیم، شهرها را از درون متلاشی می‌کنند، به‌ظاهر خیابان‌های شهر بزرگ و شهرها به کلان‌شهر تبدیل شده‌اند ولی عملاً ساخت و استحکام درونی یک شهر به‌هم ریخته است.

شخصی که احساس می‌کند حاشیه‌نشین است، سال‌ها به خود گفته من حاشیه‌ای هستم، در تصمیم‌گیری کشور حاشیه‌ای هستم، کلمه حاشیه‌ای خیلی خطرناک می‌شود و در به کار بردن آن باید دقت کرد، اگر شخص